هو العلیم

اثبات وجود ذهنی و ردّ قول قائلین به اضافه و شبح

شرح منظومه جلسه سی و هشتم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفریدة الأولی فی الوجود و العدم، غُرَرٌ فی وجود الذهنی)

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرّحیم

دلیل مرحوم سبزواری بر تحقق وجود ذهنی

یک بحث از وجود همان بحثِ شناخت است که از آن تعبیر به وجود ذهنی می‌آید. در بحث وجود ذهنی صحبت در این است که آن چیزی را که ما أدراک می‌کنیم چه ارتباطی با خارج و نفسِ انسان دارد؟ حالا این مسئله که این صور، صور مجرّده هستند و ذهن و ادوات و سائر وسائطی که صورت را در ذهن می‌آورند فقط وسیله و معدّات برای نفس هستند، یک مطلب دیگر است. فعلاً صحبت در این است که آنچه در ذهن می‌آید چه ارتباطی با نفس ما دارد؟

این‌گونه که حکماء و منطقیین تعریف فرموده‌اند: «العِلمُ هو حصولُ صورة الشیء عند العقل»؛[1] حصول این صورت، علم است. البتّه منظور از علم، یقینیات نیست بلکه منظور همان صرفِ حضور صورت شیء است. و شیء هم به نحوِ مطلق همه اشیاء است؛ چه مادّی و چه مجرّد، چه مفاهیم و چه مصادیق.

مطلبی که در اینجا مرحوم حاجی می‌فرمایند و از آنجا وجود ذهنی را اثبات می‌کنند، این است که ما می‌بینیم در ذهن خودمان چیزهایی می‌آوریم که اصلاً مصداق خارجی ندارند؛ یعنی عینیّت خارجی ندارند. من‌باب‌مثال می‌گوییم: «اجتماع نقیضین محال است» یا «اجتماع ضدّین محال است» یا «النّقیضین خلافُ الضدّین».[2]

الآن موضوعی که در اینجا در ذهن خودمان تصویر کرده‌ایم و بعد بر آن حکم کرده‌ایم اجتماع نقیضین است، درحالتی‌که این مفهوم در خارج نمی‌تواند مصداق داشته باشد. یا اینکه الضدّین خلافُ النقیضین؛ این دو ضدّ را که ما در ذهن خودمان تصویر کرده‌ایم، در خارج نمی‌تواند مصداق داشته باشد؛ چون ضدّان امرانِ وجودیّان یتواردان علی مَوضع واحد هستند، منتها در یک «آنْ» امکانش نیست.

بناءًعلی‌هذا طبق قاعدهٔ «ثبوتُ شیء لشیء فرعُ ثبوتِ المثبتِ له»؛ اینکه ما الآن موضوعی را در ذهنمان آوردیم و بعد حکم به امتناع آن کردیم، یک قضیّهٔ موجبه است نه سالبه. و در قضیّهٔ موجبه ثبوتِ موضوع لازم است و چون این موضوع در خارج تحقّقش امکان ندارد پس باید در وعاءِ ذهن وجود داشته باشد.

یا در «المعدومُ المطلق لا یُخبر عنه»؛ ما تصوّر معدوم مطلق را کرده‌ایم گرچه معدومِ مطلق در خارج

---

[1] التصوّر و التصدیق (صدرالمتألّهین)، ص ۳۲۸.

[2] شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۲۴.

هیچ عینیّتی ندارد. و همین‌طور شما وقتی یک کلّی را در نظر می‌گیرید و بعد آن را معرّای از زوائد و مصادیق تصوّر می‌کنید؛ مثلاً یک انسان را در نظر می‌گیرید و بعد بر آن حکم می‌کنید: الانسانُ حیوانٌ ناطقٌ. تصوّر انسان بدون تصوّر زید و عمرو و بکر در خارج معنا ندارد، ولی شما همین انسان کلّی را در ذهن تصوّر کردید و بعد بر آن حکم کردید. این را می‌گویند: «صرف‌الحقیقة»؛ یعنی شما یک حقیقت البتّه در اینجا یک ماهیّتی را تصوّر می‌کنید به صورت ساذِج، مبرّا و معرّای از زوائد. مثلاً شما سفیدی را تصوّر می‌کنید که این سفیدی در ضمنِ ثلج، قرطاس و بقیّهٔ مصادیقِ سفیدی در ذهن آورده می‌شود.

همهٔ اینها دلیل بر این است که ما یک وجودی سوایِ وجود خارجی و سوای وجود در اعیان داریم، که صُوَر در این وجود تحقّق پیدا می‌کنند. البتّه فعلاً کاری نداریم به اینکه نحوهٔ تحقّق این صور چگونه است؟ فعلاً در مقام ثبوت هستیم و نحوهٔ اثبات آن برای بعد بماند. فعلاً ما در این مقام هستیم که غیر از تصور تحقّقِ اعیان در خارج، یک نحوهٔ وجود دیگری هم داریم. در این وجود کسی نمی‌تواند شک کند چون بالأخره هست و همین برای ما کافی است.

نظریه‌های متفاوت در کیفیت تحقق وجود ذهنی

در اینکه مطلب به این نحو است کسی شک نکرده است. آن چیزی که مورد بحث قرار گرفته است بحثِ در کیفیت آن است؛ که آنچه که ما در ذهن تصوّر می‌کنیم آیا صرفِ اضافه و تعلّق نفس به خارج است؟ آن‌طوری‌که متکلّمین و اشعری‌ها می‌گویند. یا اینکه شَبَح است؟ که قدماء قائلِ به اشباح بوده‌اند. یا اینکه کیف است؟ که مختارِ مرحوم صدرالمتألّهین است که می‌گویند صُوَر، کیف نفسانی هستند. یا اینکه هیچ‌کدام از اینها نیست؟

کلام صدرالمتالهین در کیفیت وجود ذهنی

تلمیذ: چگونه امکان دارد که صور کیف نفسانی باشند؟ اصلاً وجود ذهنی با کیف جمع نمی‌شود؟

استاد: کیف بودن منافاتی با وجود ذهنی ندارد! مگر کیف وجود نیست؟ شما در اینجا می‌توانید بگویید ماهیّت، جوهر است پس نمی‌تواند کیف باشد! ولی وجود مگر تقسیم نمی‌شود به جوهر و عرض؟ خود اعراض هم جزء وجود هستند؛ وجودِ عرض با وجودِ جوهر منافاتی ندارد.

حالا صحبت در این است که آیا ماهیّت که قسیم برای وجود است، با وجود در یک جا توافق دارند و جمع می‌شوند یا نه؟ شما مگر در اعیان خارجی ماهیّت را با وجود در یک جا جمع نمی‌بینید؟! یا از همدیگر جدا می‌بینید؟! حالا همین وجود خارجی تبدیل می‌شود به وجود ذهنی، چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: در این‌صورت بگوییم که قائلین به اضافه و اشباح هم همین را می‌گویند؟

استاد: در قائل به اضافه این مسئله نیست، چون آنها نمی‌گویند که در ذهن رسوخ پیدا می‌کند بلکه آنها می‌گویند که صرف یک ارتباطی است که برقرار می‌شود. قائل به شبح شدن یک مسئلهٔ دیگر است؛ آنها

می‌گویند که صرفِ ارتباط بین ذهن و خارج است.

و ردّ بر آنها این است که این ارتباط تا وقتی است که معلوم حاضر باشد ولی وقتی که معلوم رفت، باز هم ما آن صورت را می‌بینیم، درحالی‌که ارتباط دیگر وجود ندارد. قائلین به اشباح یک مسئلهٔ دیگری را مطرح می‌کنند که ما حالا راجع به آن صحبت نمی‌کنیم.

عدم منافات قول به شبح با کیف نفسانی

ولی منافاتی ندارد که ما قائل به شبح باشیم و درعین‌حال قائل به کیف نفسانی هم باشیم. یعنی منافات ندارد که شبح، کیف نفسانی واقع بشود. نظریّهٔ اشباح در مقابل قول افرادی است که معتقد هستند به اینکه ماهیّت بنفسه در ذهن می‌آید نه شبحش. اما اینکه آیا کیف نفسانی هستند یا نه؟ یک مسئله دیگری است؛ چون ممکن است که ما بگوییم ماهیّت خودش به تنهایی کیف نفسانی است و در ذهن حضور پیدا می‌کند و ممکن است بگوییم شبحش به صورت کیف نفسانی در ذهن حضور پیدا بکند.

قائل به شبح در قبال کیف نیست بلکه در مقابل نفسِ ماهیّت است. که مختار حکما و مرحوم صدرالمتألّهین همین است که نفسِ ماهیّت در ذهن حضور پیدا می‌کند، یعنی عین همان ماهیّت حضور پیدا می‌کند منتها با وجود ذهنی. و در این‌صورت اشکال قائلین به شبح که می‌گویند پس چرا خواص و آثار خارجی در ذهن پیدا نمی‌شود؟ دیگر وارد نمی‌شود.

اختلاف مرحوم سبزواری و ملاصدرا در حقیقت وجود ذهنی

به‌هرصورت مرحوم ملاّصدرا قائل به کیف نفسانی است و در جای‌جای کتابشان به این مطلب تصریح دارند.[1] و مرحوم حاجی هم در اینجا مخالفت خودشان را با ملاّصدرا نشان داده‌اند و می‌فرمایند: «و لکن بعد اللتیا و الّتی لستُ أفتی بکون العلم کیفًا حقیقةً و إن أَصَرَّ هذا الحکیم المتألّه علیه فی کتبه»؛[2]

عقیدهٔ مرحوم ملاّصدرا این است که وجود، کیف نفسانی است. البتّه ما بعداً به این مسئله می‌رسیم و نظر خودمان را در بحث وجود ذهنی که هم مخالف با مرحوم ملاّصدرا و هم مخالف با مرحوم حاجی است خدمتتان عرض خواهیم کرد. که بحثِ در آنجا با بیان مطلب اسفار بهتر روشن می‌شود.

در اصل مسئلهٔ وجود ذهنی کسی شک ندارد و صحبت در نحوه و کیفیت آن است. مطلبی که در اینجا می‌شود مطرح کرد این است که وجود ذهنی از چه مقوله‌ای است؟ این علمی که ما پیدا کردیم و در ذهن، نقش بسته است از چه مقوله‌ای است؟ آیا خود ماهیّتِ شیء خارجی در ذهن نقش می‌بندد؟ یا همان‌طوری‌که قائلین

---

[1] الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۶۵.

[2] شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۴۵: «ولکن بعد از آنچه که در اینجا بیان نمودیم، نظر ما این نیست که علم حقیقتاً کیف است، گرچه این حکیم متألّه (مرحوم ملاّصدرا) در کتب خودشان بر این مطلب اصرار دارند.» (محقق)

به اشباح می‌گویند؛ عکسی از آن شیء خارجی در ذهن انسان نقش می‌بندد؟

نقد قول به شبح بودن وجود ذهنی

در مرحلهٔ ابتداً ما می‌توانیم فوراً این مسئله را رد بکنیم، یعنی فوراً این قضیّه را با دوتا حرف، کنار بگذاریم؛ به‌این‌صورت که بسیاری از چیزهای خارجی که ما تصوّر می‌کنیم اصلاً قابل عکس‌برداری نیستند. مثلاً وقتی شما محبّت یک شیء را تصوّر می‌کنید، اصلاً قابل عکس‌برداری نیست چون اینها جزء معانی مجرّده هستند. یا من‌باب‌مثال شما وقتی تفکّر را تصوّر می‌کنید قابل عکس‌برداری نیست.

یک‌وقتی شما یک دیوار را در ذهن می‌آورید، یک فرش را در ذهن می‌آورید، در این‌صورت می‌توانید بگویید که عکس فرش را در ذهن آوردم! پشم آن که در ذهن نمی‌آید بلکه عکس آن در ذهن می‌آید.

اما یک‌وقتی اصلاً بحث، بحث عکس نیست، بحثِ تصوّر مفاهیم در ذهن هست؛ شما وقتی که کلّی را در ذهن می‌آورید، کلّی که عکس ندارد. وقتی شما انسان را در ذهن می‌آورید و می‌گویید: «الانسان حیوان ناطق»؛ این عکسِ انسان را به من نشان بدهید! بالأخره این انسانی که در ذهن می آورید آیا انسان سفید پوست است یا سیاه پوست؟ هیچ‌کدام از اینها نیست. یا اینکه وقتی می‌گویید: «المعدومُ المطلق لا یُخبر عنه»؛ عکس و فیلم معدومِ مطلق چیست؟ به ما نشان بدهید! اگر از آن عکس و فیلم بردارید، آن را چگونه چاپ می‌کنید و عکس و فیلم آن چگونه می‌شود؟

به‌طورکلّی تمام مفاهیم قابل عکس‌برداری و شبح نیستند. لذا این مطلب که آقایان قائل به اشباح شده‌اند خیلی سست و بی‌اساس است و ادلّهٔ ردّ آن هم موجود است و این مطلب را چون نبود، بنده عرض کردم.

مرحوم حاجی بعداً آن ادلّه و اقوال قوم را ـ به‌خاطر آن عویصه‌ای که در اینجا هست ـ بیان می‌کنند؛ که اگر قائل به کیف نفسانی بشویم پس چگونه عرضی که کم است تبدیل به کیف می‌شود؟ یا اینکه چگونه جوهر تبدیل به کیف می‌شود؟ وقتی که این مطالب را در این عویصه بیان می‌کنند، آن‌وقت می‌روند سراغ اینکه «فاختار کُلٌّ مَهربًا»؛[1] خلاصه یکی اصلاً منکر شده است، یکی قائل به اشباح شده است، یکی قائل به اضافه شده است و یکی قائل به تعلّق شده است و هر کدام برای خودشان مسلکی را انتخاب می‌کنند.

عدم ارتباط با خارج لازمهٔ قول به اشباح

اما موضوعی که تمام این آقایان حکماء در آن اتفاق نظر دارند و به آن معتقد هستند این است که آن

---

[1] شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۲۸:
«فهذا الإشکال جعل العقول حیاری و الأفهام صرعی فاختار کل مهربا؛ پس این اشکالی است که عقول را متحیّر و افهام را پریشان نموده است و به همین‌خاطر هر کدام برای رهایی از این اشکال طریق و راه فراری را اختیار نموده‌اند.»

چیزی که در ذهن نقش می‌بندد همان ماهیّت خارجی است و بعینه در ذهن می‌آید یعنی همان ماهیّت به‌صورت وجود ذهنی در ذهن انسان حضور پیدا کرده است. حالا حضورش یا به صورت کیف است یا به هر نحوهٔ دیگری که می‌خواهد باشد، ولی بالأخره نفس ماهیّت خارجی بعینه در ذهن می‌آید.

و اگر این‌طور نباشد ما ارتباطی با خارج نداریم. یعنی اگر ما قائل به اشباح بشویم؛ یکی از ادلّهٔای که در ردّ آن می‌آورند این است که در این‌صورت ما ارتباطی با خارج نداریم؛ چون خود آن شیء را در ذهن نیاورده‌ایم بلکه شبح آن را آورده‌ایم، پس این غیر از آن است. و از اینجا استفاده می‌کنند که بنابراین وقتی شما یک لیوانی را تصوّر می‌کنید، واقعاً ماهیّت آن لیوان را تصوّر کرده‌اید.

البتّه اگر بخواهیم این رأی را بپذیریم، دیگر اشکالاتی که امثال فخر رازی کرده‌اند به اینکه اگر همان شیء در ذهن می‌آید پس چرا آثارش نمی‌آید؟[1] جایی ندارند؛ به‌خاطراینکه این آثار متعلّق به وجود خارجی است و وقتی که ما ماهیّت مُنسلِخ از وجود خارجی را در ذهن آوردیم و لباس وجود ذهنی به آن پوشاندیم، بنابراین طبیعی است که آثار خارجی نباید در ذهن پیدا بشود بلکه آثار ذهنی پیدا می‌شود که خودش از لوازم وجود ذهنی است. پس این اشکالات وارد نمی‌شوند، و إنّما الکلام در اینکه حرفی که حکماء می‌زنند بر اینکه ماهیّت بنفسه در ذهن می‌آید، تا چه حد ما می‌توانیم با این حرف مماشات کنیم؟

تعلّق علم به ماهیّتِ اشیاء خارجی

لا شکّ و لا شبهة در اینکه اعیان خارجی از یک ماهیّت و یک وجود تشکیل شده‌اند و علمِ ما به این اشیاء خارجی به ماهیّت آنها تعلّق می‌گیرد نه به وجود آنها! البتّه ما یک برداشتی هم از وجود در ذهن خودمان داریم، منتها وقتی که در چیستی اشیاء نظر می‌کنیم، بحث می‌رود روی ماهیّت؛ یعنی الآن وجود این آب برای ما مفروغ‌عنه است، و صحبت در این است که آب از چه مقوله‌ای است؟ آیا از مقولهٔ جوهر است یا عرض؟ اگر از مقولهٔ جوهر است؛ آیا جوهر ثقیل است یا جوهر رقیق؟ و عناصری که تشکیل دهندهٔ جوهر هستند چه چیزهایی هستند؟ من‌باب‌مثال اکسیژن هست و هیدروژن.

به‌طورکلّی وقتی ما به اشیاء خارجی نظر می‌کنیم و آنها را تصوّر می‌کنیم، ماهیّات و حدود آنها را در ذهن می‌آوریم، اعراضی که بر اینها عارض می‌شود، کمّ، کیف، أین، زمان و جدهٔ آنها را در نظر می‌آوریم و از مجموع این تصوّرات یک صورت ذهنیّه از شیء در ذهن ما حاصل می‌شود. حالا ما به این هم کار نداریم که آیا اینها عارض می‌شوند یا ذهن آنها را انشاء می‌کند؟ فعلاً ما در این مقام نیستیم. بلکه فعلاً بحث بر سر این است که این صورتی که در ذهن آمده است آیا ماهیّت شیء است یا اینکه ماهیّت شیء نیست؟ تمام حکماء

---

[1] المحصّل، ص ۲۴۴.

گفته‌اند که ماهیّتِ خود شیء است.

عدم امکان معرفت به فصولِ اشیاء

مطلبی که به‌نظر می‌رسد این است که آیا همان ماهیّتی که واقعاً تشکیل دهندهٔ این وجود خارجی است در ذهن ما می‌آید با انسلاخ از وجود خارجی؟ به‌نحوی‌که من‌باب‌مثال اگر حضرت عیسی‌ای باشد و بخواهد به آن ماهیّتی که ما در ذهن آورده‌ایم لباس وجود خارجی بپوشاند، یعنی اگر آن ماهیّت را ضمیمه بکند به آن وجود خارجی، می‌شود همین آبی که ما داریم می‌بینیم!

آیا مطلب به این نحو است؟ آیا ماهیّتی که ما الآن از شیء در نظر می‌آوریم واقعاً همان چیزی است که در خارج است؟ یعنی فقط فرقش با خارج در این است که آن لباسِ خارج دارد و این لباسِ ذهن دارد؟! که مثال زدیم؛ یعنی این‌طور قضیّه را خلاصه و ساده بیان کردیم، که اگر یک معجزه کننده‌ای بخواهد اعجازی بکند و آن صورت ذهنی ما را لباس خارج بپوشاند؛ می‌شود همین چیزی که الآن در خارج هست. آیا واقعاً آن چیزی که ما از یک بقر در ذهنمان تصوّر کرده‌ایم همان حقیقت بقر است؟ آیا ما واقعاً بقر را فهمیده‌ایم و به ذاتیّات، خصوصیّات و ماهیّت جنسی و فصلی بقر رسیدیم و بعد آن را در ذهنمان آورده‌ایم؟ که اگر آن ماهیّت در ذهن را در خارج تحقّق ببخشند، می‌شود همان بقر خارجی!

من‌باب‌مثال یک مهندس وقتی بخواهد یک نقشه ساختمان را بکشد؛ طبق آنچه که از نقشهٔ ساختمان در ذهن می‌آورد اول یک صورت ذهنیّه‌ای از آن نقشه را در ذهن خودش نقش می‌بندد و بعد آن صورت ذهنیّه را می‌آورد روی کاغذ. حالا اگر ما یک کامپیوتری درست کنیم و آن را به سیستم عصبی مغز وصل کنیم، این امواج، فرکانس‌ها و نوسانات که در سر و سلول و مغزِ ما در جریان است را نشان می‌دهد. البتّه به قول اینها! ما چه می‌دانیم درست است یا غلط! اینها را ما سر رشته نداریم!

الآن یک دستگاهی درست کرده‌اند به نام دروغ سنج یا دروغ یاب! البتّه دستگاه‌شان هم بی‌خودی است؛ چون اساس کار دستگاه بر این است که وقتی فرد دروغ می‌گوید باید قلبش شروع به تند زدن بکند تا دستگاه نشان بدهد. حالا اگر یک آدمی واقعاً به خودش مسلّط باشد، اصلاً دستگاه نمی‌تواند نشان بدهد.

حالا اگر دستگاهی درست بشود و به سیستم عصبی مغز وصل باشد و خطوطی که آن مهندس در ذهن خودش ترسیم می‌کند را فوراً روی کاغذ بیاورد، وقتی که آن خطوط تمام شد ما یک نقشه‌ای در مقابل خود می‌بینیم که هیچ فرقی نمی‌کند، عیناً با آن نقشه و خطوطی که آن مهندس روی کاغذ می‌کشید. و این نقشهٔ دستگاه همان خطوطی را به ما نشان می‌دهد که آن کاغذ به ما نشان می‌داد.

صحبت در این است که اگر یک معجزه کننده‌ای بیاد و کارش این باشد که به ماهیّات، وجود افاضه بکند، یعنی وجود را به قالب آن ماهیّت ذهنی دربیاورد؛ آیا اگر به همان چیزی که من در ذهنم از یک بقر تصوّر

می‌کنم لباس وجود بپوشانند، واقعاً همین بقر خارجی می‌شود؟ ابداً این‌طور نیست! چگونه من می‌توانم این بقر را تصوّر بکنم و واقعاً به جنس و فصل آن پی ببرم؟! لذا حکمای بزرگ اسلامی مثل فارابی و بوعلی و ملاّصدرا معترف هستند که ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم به فصول اشیاء راه پیدا بکنیم.[1] ما به جنس اشیاء نمی‌توانیم راه پیدا بکنیم، چه برسد به فصلشان! پس ما اصلاً نمی‌توانیم به آنها راه پیدا کنیم.

نقد کلام قائلین به حصول ماهیت اشیاء در ذهن

شما چه تصوّری از یک گوسفند دارید و چه فرقی بین یک گوسفند و یک بز می‌گذارید؟ درحالتی‌که فقط قیافهٔ آنها برای شما فرق می‌کند! آیا شما واقعاً فصلیّتِ بز را متوجّه شده‌اید و با آن فصلیّت، می‌توانید بین بز و گوسفند فرق بگذارید؟ آیا شما من‌باب‌مثال فصلیّت شیر را متوجّه شده‌اید و می‌توانید آن را از فصلیّت ببر و فصلیّت پلنگ تشخیص بدهید؟ یا این‌طور نیست، بلکه به یال، کوپال، رنگِ مو، درشتی چشم، زیادی دندان و امثال‌ذالک نگاه کرده‌اید و گفته‌اید که این یک قسم از حیوانات است، ببر هم یک قسم دیگر از حیوانات است و پلنگ هم یک قسم دیگر از حیوانات است!

چه‌موقع ما توانسته‌ایم واقعاً خصوصیّات این شیر و آنچه که در افکار و نفس این شیر دارد می‌گذرد ـ که آنها فصلیّت این شیر را نشان می‌دهند ـ را به‌دست آورده باشیم؟ اصلاً امکانش نیست! پس اینکه آقایان می‌گویند که صورِ اشیاء بماهیّتها در ذهن می‌آید چه معنایی دارد؟ آیا این صحیح است؟

و اشکال دیگری که به این مسئله وارد می‌شود این است که شما اشیاء را قبل از اینکه به کُنه آنها رسیده باشید ادراک می‌کنید! من‌باب‌مثال الآن من این لیوانی که در مقابل خودم هست را می‌بینم ـ لابد دیده‌اید که بسیاری از موادّ پلاستیکی و ظرف‌های کائوچویی که درست کرده‌اند به اندازه‌ای شفاف هستند که انسان آنها را با بلور اشتباه می‌کند ـ حالا اگر من به این لیوان دست نزده باشم، وقتی به آن نگاه می‌کنم خیال می‌کنم که این، بلور است یعنی این صورت بلوریّت شیء در ذهن من نقش می‌بندد، درحالتی‌که در واقع این کائوچو است.

پس اگر قرار باشد آن چیزی که در ذهن من است عینِ همان ماهیّت خارجی باشد که در ذهن من می‌آید؛ چطور شد آن چیزی که در ذهن است با آن چیزی که در خارج است دوتا درآمد؟!

و مگر برای رسیدن به یک واقعیّت نباید صورِ متعدّده‌ای در ذهن من بیاید تا اینکه من را به آن واقعیّت برساند؟ حالا قبل از اینکه ذهنِ من به آن واقعیّت برسد، آیا آن صُوَری که در ذهن من آمده‌اند منطبق بر خارج هستند یا منطبق نیستند؟ معلوم است که منطبق نیستند، بلکه آن صور کم‌کم می‌آیند و در یک جا جمع می‌شوند و بعد من نتیجه می‌گیرم که آن چیزی که در خارج هست این است.

---

[1] الاعمال الفلسفیّة (للفارابی)، ص ۶۳؛ التعلیقات (لابن سینا)، ص ۳۴؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۱.

تلمیذ: آیا غیر ذاتیّاتی که در ذهن می‌آیند هم این‌گونه هستند؟

استاد: بله، ذاتیّات، عوارض و خصوصیّات همه می‌آیند و در اینجا فرقی نمی‌کنند. وانگهی بحث ما فقط راجع به عالِمِ به ماهیّات که نیست، بلکه بحثِ ما بحث کلّی است؛ من‌باب‌مثال آن بچهٔ یک‌ساله یا دو ساله‌ای که نگاه می‌کند به فرش و یک صورتی از فرش در ذهنش می‌آید، چه چیزی در ذهنش می‌آید؟ آیا آن بچهٔ دو ساله پشم یا آکریلیک می‌شناسد؟ آیا بچه موادّ شیمیایی بافتنی می‌شناسد؟ بچه غیر از قرمزی، سیاهی و اینکه به فرش دست می‌زند چه چیزی در ذهنش می‌آید؟

تمام تخیّلات و اوهامی که در ذهن ما نقش می‌بندند و داخل در وجود ذهنی هستند، مگر ماهیّات اشیاء هستند؟! پس این مطلب که آقایان گفته‌اند ماهیّات بنفسها و بعینها در ذهن می‌آیند منتها با وجود ذهنی، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ اگر منظور آقایان این است که نفس ماهیّت یعنی آنچه که در واقع و در عالم ثبوت است در ذهن می‌آید، یعنی همان ماهیّتی که در عالَمِ ثابت و در عالَمِ واقع و نفس‌الأمر هست در ذهن می‌آید، این یک معنا و مطلب کاملاً اشتباه و صد در صد غلط است. شما در دنیا یک نفر را به من نشان بدهید که وقتی صور اشیاء را در ذهن می‌آورد، واقعاً و بکُنهه و بحقیقته و بواقعیّته آن صورت در ذهنش نقش ببندد.

الآن چطور من می‌توانم جناب آقای شیخ را در ذهنم بیاورم؟ چطور می‌توانم ماهیّت شما را تصوّر بکنم؟ آیا تصوّر یک انسان و جنس و فصل و ماهیّتی که برای یک انسان هست ماهیّت او است؟! آیا یک انسان و حیوان ناطق گفتن، ماهیّت شیء است؟! و با گفتن یک انسان و حیوان ناطق ماهیّت او تمام می‌شود؟! بله ادراک فی‌الجمله می‌شود و در اینکه فی‌الجمله یک شیئی وجود دارد حرفی نداریم.

روی این حساب، پس این بدیهیّ‌البطلان است که بگوییم ماهیّت اشیاء بعینه در ذهن می‌آید. پس چه چیزی در ذهن می‌آید؟ اگر شما بگویید شَبَحِ آن شیء در ذهن می‌آید، می‌گوییم ما خیلی از چیزها را داریم که اصلاً قابل شبح و صورت نیستند.

وجود ذهنی، ماهیت دارای مراتب است

آن چیزی را که می‌توانیم فعلاً در اینجا به نحوِ یک دریچه‌ای مطرح بکنیم این است که بله، انسان وقتی که یک شیء را در ذهن می‌خواهد تصوّر بکند ماهیّت آن است، ولی ماهیّت مراتبی دارد؛ به هر اندازه که انسان به واقعیّت آن شیء نزدیک بشود، یک واقعیّت و حقیقت بیشتری را از آن ماهیّت در ذهن خود آورده است، و به هر اندازه که از آن ماهیّت دور باشد، آن ماهیّت و حقیقت کمتر به ذهن آمده است.

آن بچهٔ دو ساله وقتی که نگاه می‌کند به یک فرش، به همان اندازه که از آن فرش در ذهن آورده است به همان اندازه به ماهیّت آن رسیده است. و وقتی که چهار سالش می‌شود با یک دید بیشتری از این ماهیّت در ذهن می‌آورد. ولی صحبت در این است که آن چیزی را که در ذهن می‌آورد همان شیئی است که در خارج

وجود دارد؛ یعنی اگر نگاه به قرمزی می‌کند، آن قرمزی که در خارج هست تغییر نکرده است، بلکه اگر همان قرمزی در ذهنش بخواهد لباس وجود بپوشاند، می‌شود همین خارج.

ما فعلاً به ذاتش کاری نداریم، و بحثمان را می‌بریم راجع به اعراض؛ ما الآن یک عرض را تصوّر کرده‌ایم یا نکرده‌ایم؟! خود عرضی که الآن تصوّر می‌کنیم اگر بخواهد لباسِ خارج بپوشاند می‌شود همین شیء خارجی! ما الآن یک کیف و رنگ را تصوّر کرده‌ایم یا نکرده‌ایم؟! همان رنگی را که ما در ذهن آورده‌ایم اگر بخواهد لباسِ خارج بپوشد می‌شود همین شیء خارجی!

ادراک هر شخص از خارج به مقتضای مُدرَکات او

پس از یک نقطه‌نظر می‌توانیم بگوییم عین آنچه که در خارج هست در ذهن هم می‌آید؛ از عوارض و جوهر، منتها نه بکماله و بتمامه! بلکه هر شخصی به مقتضای خصوصیّات و مُدرکات خودش از خارج برداشت دارد، و چون غالباً برداشت‌ها مشابه هم هستند لذا حکمِ مشترک روی برداشت‌ها داده می‌شود.

فعلاً راجع به این قضیّه یک قدری بیشتر مطالعه بکنید تا ان‌شاءالله در جلسهٔ بعد بحث را راجع به این قرار بدهیم که آیا برداشتِ افراد از خارج یکسان است یا تفاوت پیدا می‌کند؟ که این خیلی بحث دقیقی است.

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد